



به نام قادر توانا

مسابقات جام جهانی ۱۹۹۰ در کشور ایتالیا در جریان بود. یادم هست آن شب با خانواده مشغول تماشای مسابقه فوتبال برزیل و اسکاتلند بودیم که ناگهان خانه به شدت لرزید و لوسترها شروع به تکان خوردن کردند. مادرم فریاد زد: "زلزله، زلزله!!!!"

خیلی ترسیده بودم. تا آن زمان چنان زلزله‌ای را تجربه نکرده بودم. بدون هیچ فکری، شروع به دویدن به سمت درب خروجی منزل کردم که با صدای پدرم به خود آمدم.

پدرم ما را به سمت یکی از دیوارهای داخلی اتاق نشیمن که بین دو ستون اصلی خانه قرار داشت و از پنجره‌ها دور بود، هدایت کرد و گفت: "بنشینید، اینجا از بقیه‌ی جاها امن‌تر است. سرتان را پایین نگه دارید و دستهایتان را روی سرتان بگذارید تا اگر چیزی پرتاب شد به سر و صورتتان برخورد نکند."

وقتی از تمام شدن زلزله مطمئن شدیم، پدرم شیرهای گاز و آب را قطع و شروع به بررسی لوله‌ها و اتصالات گاز کرد. بعد از اطمینان از عدم نشستی گاز، رادیو را روشن کرد. در آن زمان بود که متوجه شدیم، کانون زمین لرزه کیلومترها با ما فاصله داشته است. بله، زلزله‌ای به بزرگی $\frac{7}{3}$ ریشتر در نزدیکی شهر رودبار استان گیلان اتفاق افتاده بود و تا شعاع ۱۰۰ کیلومتری، خسارات جانی و مالی فراوانی به جا گذاشته بود. همانطور که می‌دانید بزرگی زلزله را با واحدی به نام ریشتر و به صورت عدد اعشاری نشان می‌دهند و با افزایش هر واحد به این عدد، بزرگی زلزله تقریباً سی و یک برابر می‌شود.

از آن روز به بعد، پدرم کیفی که در آن برخی لوازم ضروری مانند: چند بطری آب و تعدادی کنسرو مواد غذایی، چراغ قوه، سوت و رادیو، یک پتوی نازک و مقداری پول گذاشته بود را در گوشه‌ی امن منزل قرار داد و ضمناً ما را در کلاس‌های کمک‌های اولیه ثبت نام کرد تا برای چنین اتفاقاتی آمادگی بیشتری داشته باشیم.

سال‌ها از آن زمان می‌گذرد و در این مدت چند بار زلزله‌هایی تهران را لرزاندند است ولی حالا دیگر با آگاهی و خونسردی بیشتری با این پدیده روبرو می‌شوم.